

هر کسی را مجذوب خود می کرد

آشنایی من با آیت... میرزا جواد آقا تهرانی به اوایل طلبگی که در مدرسه میرزا جعفر ساکن بودم، برمی گردد. آیت... مروارید امام جماعت مسجد میرزا جعفر بود و آیت... تهرانی نیز در نماز جماعت ایشان شرکت می کرد. چهره وارسته و گیرای آیت... میرزا جواد آقا تهرانی هر بیننده ای را جذب خودش می کرد. من هم که طلبه جوانی بودم، شیفته حالت، نماز، برخوردها و پاسخ به سؤالات ایشان شدم؛ بنابراین به بهانه های مختلف می رفتم و از ایشان سؤالات درسی فقهی و اعتقادی می کردم و مرحوم میرزا با بزرگواری و بیانی رسا و ساده، جواب پرسش هایم را می داد.

آیت... تهرانی هم فقه و هم تفسیر تدریس می کرد. تفسیر رادر مسجد ملاحیدر می گفت. در درس تفسیر همه قشرها شرکت می کردند، همچون حجج اسلام شیخ مسلم حائری، محمد رضا دهشت، محمد حسن خزاعی، آقا زادگان آیت... مروارید و دیگر فضلالی حوزه و از آقایان مانند علی آقا امیرپور و دکتر نوراللهیان و دیگران البته آقای دکتر نوراللهیان با حضور مستمر و جدی خود توانست دوره کامل درس تفسیر مرحوم میرزا جواد آقا را بنویسد.

● ادب نقادی را رعایت می کرد

آیت... تهرانی وقتی که کتاب بهایی چه می گوید؟ را در دست تألیف داشت. جلسات مناظره ای را در مدرسه میرزا جعفر تشکیل داد که جمعی از فضلالی آن روز حوزه حضور داشتند، مثل حجت الاسلام دکتر صادقی استاد دانشکده الهیات مشهد که شهید شد، حجت الاسلام آقای دکتر محمد هادی عبدخدايي، علی آقا امیرپور نویسنده کتاب «خانمیت» و مرحوم مهذب و دیگران که اسمشان یادم نیست. در آن جلسات، علی آقا امیرپور در چهره یک بهایی اشکالات و ایرادات را بسیار قوی مطرح می کرد و آقایان صادقی و عبدخدايي و دیگران به این شبهات پاسخ می دادند. گاهی که کم می آوردند، خود آقای میرزا وارد می شد و جواب می داد. این جلسات برای ما خیلی مفید بود. من در درس شرح اشارات و معارف مرحوم شیخ مجتبی قزوینی شرکت می کردم؛ اما به طور رسمی فلسفه نخوانده بودم. من و دوستان از مرحوم میرزا تقاضا کردیم که شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری را برای ما درس بگوید. ایشان قبول نمی کرد، ما گفتیم اگر شما درس شرح منظومه را برای ما شروع نکنید، جای دیگر می رویم و ممکن است که گمراه شویم؛ بنابراین ایشان قبول کرد.

ایشان در درس منظومه در برخورد با بزرگان فلاسفه خیلی اهل ادب بود. یادم هست وقتی که می خواست نظری را رد کند، قبلش مقدماتی را بیان می فرمود، سپس با استدلال آن ها را رد

می کرد. این شیوه ایشان بود، چه در درس منظومه و چه در درس فقه. در مباحث فقهی هم وقتی آرای بزرگان را طرح و بعد رد می کرد، خیلی مؤدبانه برخورد می کرد.

● شاگردان را مثل فرزندان خود می دانست

بنده از دوران درس شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری نزد مرحوم میرزا جواد آقا تهرانی خاطره ای دارم. من سرماخورده بودم و چند روز به درس منظومه نرفتم. ایشان پرسیده بود که فلانی چرا چند روزی است به درس نیامده است؟ گفته بودند مریض است به گمانم. همان روز بعد از درس به عیادت بنده آمد. آقا بنده طبقه فوقانی سمت غربی مدرسه میرزا جعفر بود. پله هایش نزدیک به نیم متر بود و پیچ می خورد و چون پیچ می خورد، هیچ نوری نداشت. گاهی ما چراغ نفتی روشن می کردیم. آقای میرزا از پله ها بالا آمد و داخل اتاق شد و احوال پرسید و فرمود

شنیدم مریض شده ای و درس نمی آیی، آمدم عیادت و چون فعلا به دکتر دسترسی نیست، می خواهم بروم قدری به دانه و چهار تخم لعابی تهیه و برای شما دم کنم تا بخوری و سرفه هایت کمتر شود. گفتم آقا خودم می روم می خرم. من اصرار کردم؛ اما آقای میرزا فرمود خودم می روم از عطاری می خرم و می آورم. من ناراحت شدم و گفتم پس من هم با شما می آیم. عیابم را دوش کردم و همراه ایشان رفتم و سرفه هم می کردم. رفتیم بست پایین خیابان، وارد مغازه عطاری شدیم. ایشان ابتدا از صاحب عطاری خواست که قدری چهار تخم لعابی و به دانه بیاورد. آقای میرزا با دست خودش آن ها را زبرور کرد و فرمود چون تمیز است، خوب است. سپس ایشان مقداری چهار تخم لعابی و به دانه تمیز خرید و پولش را خودش پرداخت. عرض کردم آقا! این را بدهید من ببرم. گفت نه، من باید بیایم دم کنم؛ چون شما بلد نیستید. گفتم شما بفرمایید من همان کاری را که بگویید می کنم. ایشان دید که من از اینکه ایشان دوبرتبه به اتاقم برگرد، خیلی ناراحتم، فرمود این ها را با آب سرد بشویید تا اگر گردی دارد، تمیز شود. بعد آن را در آب جوشیده

قوری بریزید تا دم بکشد. وقتی که دم کشید و لعاب انداخت، بگذارید سرد شود و بعد به تدریج هر چهار پنج ساعت مقداری از آن بخورید تا سرفه شمارا تسکین دهد. بعد امی آیم و شما را دکتر می برم. من تشکر کردم و آمدم. بعد از نماز مغرب، آیت... تهرانی آمد تا مرا به دکتر ببرد. گفتم شما نشانی بدهید، خودم می روم. ایشان فرمود دکترها مرا می شناسند و باید خودم شمارا ببرم. آمدم بیرون و با تا کسی رفتیم درمانگاه خیریه بینوایان. استاد به دکترها توضیح داد و آن ها معاینه کردند و گفتند باید آمپول بزنیم تا زودتر چرک خشک شود. آن ها



چهره وارسته و گیرای آیت... میرزا جواد آقا تهرانی هر بیننده ای را جذب خودش می کرد. من هم که طلبه جوانی بودم، شیفته حالت، نماز، برخوردها و پاسخ به سؤالات ایشان شدم؛ بنابراین به بهانه های مختلف می رفتم و از ایشان سؤالات درسی فقهی و اعتقادی می کردم و مرحوم میرزا با بزرگواری و بیانی رسا و ساده، پرسش هایم را می داد

بدون تست آمپول زدند و من حالم به هم خورد و از حال رفتم. آقای میرزا خیلی ناراحت شد و فوری دستور داد یک شربت آب لیمو برآیم آوردند و به من داد تا بخورم و به حال بیایم. بعد هم من را با ماشین برگرداند به اتاق مدرسه. این رفتار به یادمانندی ایشان در من خیلی تأثیر گذاشت. به عیادت آمد، به عطاری رفتیم و دارو خرید و مراد کتر برد. این ها هم برای من درس بود و هم در عمق جان من اثری فراموش نشدنی گذاشت و عشق و ارادت را که به ایشان داشتم، بیشتر کرد. رفتار پدرانه آقای میرزا با آن موقعیت و جلالت با یک بچه طلبه شهرستانی که نه عنوانی داشت و نه موقعیتی و فقط شاگرد درس ایشان بود، جلوه ای از بزرگواری، دل سوزی، اثرگذاری در تربیت و ساختن شاگرد معنوی شاگردان و طلاب حوزه بود.

● ماجرای دیدار میرزا با امام

به یاد دارم اوایل انقلاب همه با هر گرایشی با امام دیدار می کردند. آیت... العظمی سید احمد خوانساری در تهران مرجع تقلید بود و خیلی از تهرانی ها مقلد ایشان بودند. دیدار نکردن ایشان با امام می رفت که مسئله ای بشود. حاج اکبر آقا، پسر بزرگ آیت... تهرانی که از نظر منش و روش خیلی شبیه پدر بود، برایم نقل کرد یک روز صبح اول وقت دیدم که آقای میرزا از مشهد به تهران آمده است. گفت برویم منزل آیت... خوانساری. گفتم برای چه کاری؟ جواب داد و فرمود من را به منزل ایشان برسان. رفتیم و خانه آیت... خوانساری را پیدا کردیم. وقتی که داخل شدیم، بعد از احوالپرسی، پدرم به ایشان گفت مهمان، حقی بر میزبان دارد. من خواهشی دارم، می خواهم که اجابت کنید، می خواهم همین الان لباس بپوشید و با هم برویم دیدن امام خمینی^(ع). ماشین هم آماده است. آیت... خوانساری همین طور ماند و بعد از کمی سکوت و تأمل، قبول کرد. به این طریق آیت... خوانساری با امام دیدار کرد و مسئله ای که می رفت مشکل آفرین شود، با وساطت مرحوم میرزا به خوبی حل شد. امام خمینی^(ع) به آقای میرزا خیلی علاقه داشت. وقتی امام به قم رفتند، با جمعی از علما و طلاب، از مشهد با قطار رفتیم به تهران و بعد به قم برای دیدن امام. دیدار ما تاریخی بود. ما طلبه ها رفتیم داخل حیاط نشستیم و آقای میرزا، آقای مروارید، آقای نوقانی و سایر علما داخل بیت امام رفتند و بعد با ایشان به محل سخنرانی آمدند. وقتی امام برای سخنرانی پشت تریبون قرار گرفتند، برای احترام نگاهی به آقایان علما کردند. چشمشان به آقای میرزا افتاد که ایشان به عصا تکیه داده بود. امام فوری دستور داد برای ایشان صندلی بیاورند. امام سخنرانی را شروع نکرد تا صندلی آوردند؛ ولی آقای میرزا قبول نکرد. بین این دو بزرگوار چند نوبت این خواهش رد و بدل شد و همه فهمیدند تا اینکه امام آمد و ایشان را روی صندلی نشاند و خودش ایستاده سخنرانی کردند. آنجا همه فهمیدند که امام چقدر نسبت به آقا میرزا لطف، محبت و عنایت دارد.



آیت... صدوقی، آیت... فلسفی و میرزا جواد آقا تهرانی در دیدار با امام خمینی^(ع) - سال ۱۳۵۸

